

جابه‌جایی ژئوپلیتیکی قدرت و امنیت در آسیای جنوب‌غربی

دکتر عباس مصلی‌نژاد* - فوق‌دکتری سیاست‌گذاری راهبردی و استاد علوم سیاسی،
دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۱

چکیده

نقاط عطف تاریخی عموماً براساس تغییرات ابزاری و تحولات تکنولوژیک حاصل می‌شود. تغییرات تکنولوژیک در وهله نخست زمینه دگرگونی‌های بین‌المللی و در وهله دوم زمینه برخورد بازیگران با پیشینه رقابتی ناشی از مولفه‌های ایدئولوژیک، تاریخی و ژئوپلیتیکی بوده‌اند. در سال‌های پایانی دهه دوم قرن ۲۱ نیز شاهد تحولات شگرف تکنولوژیک و ظهور اندیشه‌های نئوناسیونالیستی در طیف گسترده‌ای از کشورهای جهان می‌باشیم. مصادیق تشدید اندیشه‌های نئوناسیونالیستی در آمریکا با قدرت گرفتن ترامپ، در روسیه در چارچوب اندیشه سیاسی و جایگاه پوتین در ساختار قدرت سیاسی و در اروپا ظهور اندیشه‌های راست افراطی چالش‌های بنیادینی را برای اتحادیه اروپا به وجود آورده است. در همین چارچوب ناسیونالیسم ایرانی متأثر از فرهنگ و هویت را می‌توان در واکنش فراگیر گروه‌های اجتماعی ایران به ترور و هدف‌گیری سردار سلیمانی مشاهده نمود.

فرآیندهای یادشده می‌تواند پیش‌رانه تغییرات راهبردی و ژئوپلیتیکی محسوب شود. شهادت سردار سلیمانی انعکاس منطق‌کنش عملیاتی، تاکتیکی و راهبردی آمریکا برای تغییر در سازوکارهای موازنه قدرت منطقه‌ای است. هرگونه اقدام نظامی و کنش متقابل به آن از سوی سایر بازیگران را می‌توان بخشی از واقعیت‌های نهفته رقابت ژئوپلیتیکی کشورها در مناطق بحرانی و امنیتی دانست. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از نظریه واقع‌گرایی ساختاری تهاجمی برای تغییر در موازنه و ژئوپلیتیک قدرت در پی پاسخ به این پرسش است که: «ژئوپلیتیک قدرت و امنیت منطقه‌ای در آسیای جنوب‌غربی بعد از ترور سردار سلیمانی، چه ویژگی‌هایی دارد و چه تغییراتی در معادله قدرت بازیگران به وجود آورده است؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «ترور سردار سلیمانی منجر به تشدید اقدامات محدود‌کننده و مقابله‌جویانه آمریکا علیه ایران و پیش‌زمینه ایجاد موازنه ضعف در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود».

واژه‌های کلیدی: ژئوپلیتیک قدرت، امنیت منطقه‌ای، ناسیونالیسم جدید، موازنه منطقه‌ای.

۱. مقدمه

کاربرد مفاهیمی همانند جنگ، آشوب، هویت و تروریسم زیربنای ادبیات قدرت در سال‌های بعد از جنگ سرد محسوب می‌شود. هرگونه تصمیم‌گیری و سیاستگذاری امنیتی کشورها نیازمند درک واقعیت‌های نظام بین‌الملل به عنوان یکی از مولفه‌های اصلی محیط تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است. در این فرآیند، جنبش‌های اجتماعی و ناسیونالیستی و جنبش‌های نوظهور متأثر از تحولات تکنولوژیک بر کنش سیاسی و ظهور گروه‌های رادیکال تأثیر گذاشته است.

رقابت بازیگران در محیط‌های منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد افزایش یافته است. ظهور برخی از زمامداران قدرتمند همانند ترامپ، پوتین، اردوغان و شی‌جین‌پینگ را می‌توان انعکاس فضای آشوب و بحران امنیتی در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل دانست. در همین اثنا، خلاء قدرت در عراق و افغانستان منجر به ارتقا نقش منطقه‌ای ایران گردید. ایران توانست قدرت نظامی تاکتیکی و عملیاتی خود برای اثربخشی در بحران‌های منطقه‌ای را افزایش دهد.

در این فرآیند، نهادهای نظامی و شبه‌نظامی ایران توانستند زمینه شکل‌گیری «ارتش چندملیتی» را به وجود آورند که در تاریخ نظامی‌گری رقابت‌های جهانی هیچ‌گونه نشانه‌ای از تاسیس چنین ساختار نظامی مشاهده نمی‌شود. برخلاف ائتلاف‌سازی آمریکا و کشورهای اروپایی در چارچوب ناتو که براساس «همبستگی مکانیکی» شکل گرفته است. ارتش چندملیتی هویتی مبتنی بر الگوهای کنش انقلابی در آسیای جنوب‌غربی براساس نشانه‌های هویتی و «همبستگی ارگانیک» حاصل شده است.

سازماندهی ارتش چندملیتی به موازات گسترش قدرت منطقه‌ای ایران منجر به شکل‌گیری «جبهه مقاومت» گردید. جبهه مقاومت نه تنها ماهیت ساختاری، سازمانی و کارکردی در آسیای جنوب‌غربی و شرق مدیترانه دارد، بلکه واکنشی نسبت به سیاست قدرت و جنگ‌های نیابتی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. در چنین شرایطی بود که دونالد ترامپ از سازوکارهای کنش تهاجمی در ارتباط با ایران و جبهه مقاومت بهره گرفت. زیرساخت چنین اندیشه‌ای در کنگره آمریکا شکل گرفته و کنگره توانست محدودیت‌های ساختاری علیه ایران را در چارچوب «قانون کاتسا» اعمال نماید. قرار دادن نام سپاه پاسداران و نیروی قدس در لیست گروه‌های حامی

تروریسم، بخشی از رویکرد ساختاری آمریکا بود که دونالد ترامپ انگیزه لازم برای اجرای آن داشت. براساس چنین اهدافی، سیاست امنیتی آمریکا از سال ۲۰۱۷ مبتنی بر نشانه‌هایی در مورد برخورد تهاجمی علیه ایران شکل گرفت.

سازوکارهای کنش تهاجمی ترامپ را می‌توان در «دیپلماسی تهدید»، «خروج از برجام» و «تهدید نظامی» از طریق اعزام ناو آبراهام لینکلن، ناو آرلینگتون، هواپیماهای بمب‌افکن ب ۵۲ و هواپیمای اف ۳۵ دانست.

هواپیمای اف ۳۵ آمریکایی کاملاً ماهیت تهاجمی داشته و عموماً در ناو هواپیمابر آمریکا برای اهداف تاکتیکی استفاده می‌شود. هواپیمای اف ۳۵ آمریکایی از قابلیت لازم برای حمل ۲۰ موشک برای پرتاب از راه دور برخوردار است. از آنجایی که تراکم نیرو در محیط عملیاتی خلیج فارس منجر به تشدید تعارض بین بازیگران و احتمال برخورد بین ایران و آمریکا را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. از این رو برخی از متحدین آمریکا در پیمان آتلانتیک شمالی و گروه‌های رقیب در ساختار داخلی آمریکا با تهاجمی شدن فضای عملیاتی علیه ایران مخالفت ضمنی به عمل آوردند.

الگوی کنش تاکتیکی و عملیاتی دونالد ترامپ براساس نشانه‌هایی از قدرت، ریسک‌پذیری و عبور از الگوهای سیاست جهانی حاصل می‌شود. دونالد ترامپ از «سازوکارهای ساختارگریز» برای حداقل‌سازی تهدیدات امنیت ملی و براساس حداکثرسازی ریسک عملیاتی بهره گرفت. الگوی کنش امنیتی ترامپ نه تنها چالشی برای گروه‌های نئولیبرال در ساختار داخلی آمریکا محسوب می‌شود، بلکه می‌توان آن را اقدامی در جهت تعریف جدید نظام بین‌الملل و جابه‌جایی در ژئوپلیتیک قدرت منطقه‌ای دانست.

۲. روش تحقیق

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از نظریه جابجایی قدرت ژئوپلیتیکی ارگانسکی و نظریه واقع‌گرایی ساختاری تهاجمی برای تغییر در موازنه و ژئوپلیتیک قدرت در پی تبیین و شناخت ژئوپلیتیک قدرت و امنیت منطقه‌ای در آسیای جنوب‌غربی بعد از ترور سردار سلیمانی، از منظر و یژگی‌های معادله قدرت است.

۳. چارچوب نظری

نظریه «جابه‌جایی قدرت ژئوپلیتیکی» اولین بار توسط «ارگانسکی» به کار گرفته شد و به این موضوع اشاره دارد که تفاوت آهنگ رشد اقتصادی، نظامی و امنیتی کشورها علت اصلی بسیاری از منازعات تلقی می‌شود. ارگانسکی معتقد است که دولت‌ها سه مرحله «قدرت بالقوه»، «مرحله گذار» و «مرحله بلوغ» را سپری می‌کنند. از آنجایی که منازعه برای جابه‌جایی در ژئوپلیتیک قدرت رخ می‌دهد بسیاری از منازعات و ستیزها در شرایطی شکل می‌گیرد که واحدهای سیاسی در مرحله گذار قرار داشته باشند (Organski and Kugler, 1980:28).

نظریه تصویرهای متنوع والتز در قالب «انسان، دولت و جنگ» از جمله نظریات دیگری است که می‌توان در این چارچوب مورد توجه واقع شود، بهره‌گیری از این نظریه می‌تواند زیرساخت تئوریک و تحلیلی لازم در تبیین چگونگی ساختار نظام بین‌الملل و امکان‌پذیری کنش تهاجمی ترامپ علیه ایران را فراهم سازد. هرگونه اقدام تاکتیکی از سوی قدرت‌های بزرگ، به گونه اجتناب‌ناپذیر تاثیر خود را در روند جابه‌جایی قدرت ژئوپلیتیک منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. کشورهایی همانند ایران در زمره بازیگرانی هستند که در مرحله گذار ژئوپلیتیکی قرار دارند. چنین کشورهایی برای ارتقاء موقعیت خود از «قابلیت ریسک‌پذیری» بالایی برخوردارند. الگوی کنش آمریکا در سال‌های ریاست جمهوری باراک اوباما و اولین سال ریاست جمهوری ترامپ مبتنی بر «موازنه فراساحلی»^۱ بوده است. چنین الگویی به گونه تدریجی تغییر پیدا کرده و شکل جدیدی از موازنه در حال ظهور و گسترش است. ترور سردار سلیمانی در ادبیات نظامی تاکتیکی به مثابه نماد کنش عملیاتی یک قدرت بزرگ برای تغییر در موازنه قدرت است.

به همان‌گونه‌ای که اسپارت‌ها از قدرت‌یابی آتنی‌ها احساس نگرانی داشتند و بر این اساس «جنگ‌های پلوپونزی» آغاز شد، آمریکا نیز در ارتباط با سیاست‌های ایران آن را عامل تغییر در موازنه قدرت دانسته و بر این اساس تلاش دارد تا شکل جدیدی از موازنه و قطبیت را سازماندهی کند. «کاگلر» و «لیمکه» در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیدند که بخش

1. Offshore Balance

قابل توجهی از جنگ‌ها که منجر به جابه‌جایی در ژئوپلیتیک قدرت می‌شود، تابعی از تغییر در قطبیت و موازنه قدرت است (Kugler and Lemke, 1996:65).

۳-۱. رهیافت ساختاری در ژئوپلیتیک قدرت

والترز در تبیین دلایل جابه‌جایی و تغییر ژئوپلیتیک قدرت به این موضوع اشاره دارد که نظام حقوقی قابل اجرا در میان دولت‌ها وجود ندارد. ساختار فراتر از ادبیات حقوقی الگوهای کنش دوستانه تاثیرگذار است. توسیدید و آدامز نیز واقعیت‌های جابه‌جایی قدرت را براساس نشانه‌های ساختاری و الگوی کنش ژئوپلیتیکی تبیین نمودند. هنگامی که «توسیدید» عامل اصلی جنگ آتن و اسپارت را، «افزایش قدرت آتن» و «هراس اسپارت» از قدرت آتن دانست، به مولفه‌های ژئوپلیتیکی اشاره داشته است. به همان‌گونه‌ای که «جان آدامز» رئیس‌جمهور ایالات متحده تاکید داشت که «اگر جنگ با فرانسه عادلانه و ضروری باشد، ما را از عشق و محبت به عواطف ملت نسبت به ملت دیگر بازمی‌دارد.»

والترز در چارچوب دلایل تغییر ژئوپلیتیکی سه تصویر کلی را بیان می‌کند. که بر اساس تصویر اول آن علت اصلی جابه‌جایی ژئوپلیتیک قدرت و منازعه را می‌توان در طبیعت و رفتار انسان جستجو کرد. براساس چنین نگرشی تغییر در ژئوپلیتیک قدرت از خودخواهی، از انگیزه‌های تجاوزگرانه انحراف یافته و از حماقت ناشی می‌شود. والترز در بیان تصویر نخست از منازعه بین‌المللی و رفتار کارگزارانی همانند دونالد ترامپ در حوزه سیاست خارجی، با نقل‌قولی از کنفوسیوس به این موضوع اشاره دارد که «حیله و مکر وجود دارد. ژئوپلیتیک قدرت از حیله و مکر کارگزاران عبور می‌کند» (Waltz, 2019:35).

جابه‌جایی در ژئوپلیتیک قدرت نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که اولاً مبتنی بر ریسک تاکتیکی بوده و ثانیاً براساس چگونگی کاربرد معادله قدرت شکل می‌گیرد. تحرک ژئوپلیتیکی آمریکا در محیط منطقه‌ای براساس سازوکارهای تنش، همکاری و یا رویارویی با ایران شکل می‌گیرد. سیاست منطقه‌ای آمریکا تابعی از ضرورت‌های «موازنه قدرت» و «موازنه تهدید» است. ترامپ و ساختار دفاعی آمریکا به این موضوع واقف هستند که موقعیت و قدرت ژئوپلیتیکی

ایران به گونه‌ای است که امکان تغییر رژیم بدون دگرگونی‌های گسترده ژئوپلیتیکی وجود نخواهد داشت. الگوی راهبردی ترامپ و بسیاری از رؤسای جمهور آمریکا در دوران‌های مختلف تاریخی براساس نظریه ژئوپلیتیکی ماهان و راتزل شکل گرفته است. «اگنیو» در مطالعات خود به این نتیجه می‌رسد که سیاست جهانی متأثر از تغییرات ژئوپلیتیکی با دگرگونی همراه می‌شود (Agnew, 1999:38).

۲-۳. رهیافت ژئوپلیتیکی در تحول قدرت

رهیافت‌های ژئوپلیتیکی در سال‌های قرن ۱۹ از اعتبار و جایگاه ویژه‌ای در برنامه سیاست خارجی کشورها برخوردار شدند. ایالات متحده از راهبرد قدرت دریایی آلفرد ماهان بهره گرفت. نظریه‌های ژئوپلیتیک دوره کلاسیک براساس نظریه راتزل، مکیندر و ماهان تعریف می‌شد (Rahimi et al, 2019:6).

الگوی رفتاری ترامپ و گروه‌های محافظه‌کار امنیتی آمریکا در چارچوب راهبرد آفندی قابل رهگیری و دسته بندی است. مبانی اندیشه سیاسی و ژئوپلیتیکی چنین گروه‌هایی بهره‌گیری از حداکثر قدرت برای مقابله با حداقل تهدیدات می‌باشد. انگاره‌ای که مبتنی بر نگرانی‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی به عنوان اصلی‌ترین عامل کنش تهاجمی ترامپ در دوران جدید می‌باشد. جابه‌جایی در ژئوپلیتیک قدرت به منزله واکنش طبیعی آمریکا برای مقابله با تهدیداتی محسوب می‌شود که در محیط منطقه‌ای وجود دارد.

هرگونه تحول سیاسی و ژئوپلیتیکی تابعی از معادله قدرت، ساختار و الگوی کنش بازیگران است. عموماً طیف گسترده‌ای از بازیگران و نیروهای سیاسی وجود دارند که در روند تصمیم‌گیری و سیاستگذاری راهبردی تاثیرگذار و تعیین‌کننده خواهند بود. اگرچه اهداف عمومی قدرت‌های بزرگ نسبتاً ثابت است، اما هر یک از روسای جمهور و رهبران سیاسی کشور تلاش می‌کنند تا از سازوکارهای متفاوتی برای بهینه سازی معادله قدرت استفاده نمایند.

به طور مثال «جوزف بایدن» معاون رئیس‌جمهور در دوران باراک اوباما که در انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر ۲۰۲۰ نیز در زمره کاندیدای حزب دموکرات می‌باشد، به این موضوع اشاره دارد که آمریکا در دوران بعد از ترامپ باید وارد «عصر رهبری» شود. رهبری سیاست جهان رویکردی ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. چنین مفهومی به منزله نقد سیاست‌های تهاجمی

ترامپ بوده و بسیاری از تحلیلگران و نظریه‌پردازان آمریکایی تلاش دارند تا معادله «رهبری»، «سلطه»، «یکجانبه‌گرایی» و «چندجانبه‌گرایی» را از یکدیگر متمایز سازند. بایدن به این موضوع اشاره دارد که اعتبار و میزان اثربخشی سیاست‌های آمریکا در جهان در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ به میزان قابل‌توجهی کاهش یافته و آمریکا باید الگوی استفاده از نیروهای نظامی، گروه‌های تخصصی، اطلاعاتی و دیپلمات‌های خود تجدیدنظر کند. ترامپ به ارزش‌های دموکراتیک و منافع ملی آمریکا در ارتباط با متحدین و حوزه‌های بحرانی آسیب بسیار زیادی زده است. آمریکا باید درباره ارزش‌های دموکراتیک، آینده اقتصادی و چگونگی تعامل با متحدین و رقبای خود نقش رهبری را ایفا نماید (Biden, 2020: 65).

۳-۳. رهیافت کارگزاری در ژئوپلیتیک قدرت

الگوی کنش ترامپ در راستای به‌کارگیری سازوکارهایی مبتنی بر اقدامات تهاجمی، پنهان‌کاری و فریب برای تغییرات ژئوپلیتیکی بوده است. ایالات متحده از زمان پایان جنگ سرد، درگیر هفت جنگ بوده و از یازده سپتامبر به‌طور مداوم در جنگ بوده است. توسعه قدرت نظامی آمریکا در دوران‌های مختلف بعد از جنگ سرد و در حوزه‌های جغرافیایی ایران و روسیه ماهیت ژئوپلیتیکی داشته است. مرشایمر به این موضوع اشاره دارد که «یقیناً هر فردی که درک ابتدایی از امور ژئوپلیتیکی داشته باشد، وقوع این رویداد را پیش‌بینی کرده که غرب در حال حرکت به سوی حیات‌خلوت روسیه و تهدید منافع استراتژیک آن بوده است» (Mearsheimer, 2019: 258). مبنای اصلی تفکر گروه‌های آفندی آن است که آمریکا باید تا حد ممکن، قدرت بیشتری در محیط منطقه‌ای به دست آورد. مرشایمر مفهوم «معمای امنیت» مورد نظر «ولفرز» و «گلاسر» را مورد پرسش و چالش قرار می‌دهد. مرشایمر بر دائمی‌بودن رقابت برای تغییر در معادله قدرت تأکید می‌کند. زمانی که معادله قدرت با تغییر همراه شد، طبیعی است که زمینه برای جابه‌جایی ژئوپلیتیکی در محیط‌های منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل به وجود خواهد آمد (Mearsheimer, 2001: 417).

در نگرش گروه‌های محافظه‌کار سیاست خارجی آمریکا تأکید دارند که پیشینه‌سازی قدرت و تغییر در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی نه تنها به شکست منجر نمی‌شود، بلکه دولت‌ها می‌توانند

اهداف عقلایی و راهبردی خود را تأمین نمایند. در چنین شرایطی است که یک بازیگر بین‌المللی می‌تواند از منافع خود در حوزه منطقه‌ای حفاظت نماید. به همین دلیل است که گروه‌های آفندی در سیاست خارجی آمریکا اعتقاد دارند که دولت و ساختار بوروکراتیک دفاعی برای بیشینه ساختن قدرت نسبی تلاش می‌کنند. آنان می‌کوشند به این جمع‌بندی برسند که چه هنگام سر بلند کنند و در چه هنگام انعطاف‌پذیر باشند (Elman and Jensen, 2012: 64).

«جیمز روزنا» معتقد بود که هرگونه تصمیم‌گیری راهبردی و کنش ژئوپلیتیکی تحت تأثیر پنج مولفه «فردی، اجتماعی، سازمانی، نقشی و بین‌المللی» قرار می‌گیرد. در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی، نقش عوامل فردی بسیار محدود بوده و سیاستگذاران براساس الگوهای پیشنهادی از سوی دیوانسالاری اقتصادی و نظامی به تصمیم‌گیری امنیتی مبادرت می‌کنند. در چنین شرایطی سیاست خارجی کشورها تابعی از معادله قدرت و رقابت سازمانی خواهد بود (Rosenau, 1995: 72).

اگرچه روزنا نقش عوامل ساختاری و «حوزه عمیق سیاست و قدرت» را برجسته می‌سازد. در حالی که امکان ظهور بازیگرانی وجود دارد که فراتر از ساختار بوروکراتیک بر الگوی رفتاری سازمانی آمریکا تأثیرگذار باشند. ترامپ در زمره این گروه از تصمیم‌گیران و سیاستگذاران قرار دارد. برخی از نظریه‌پردازان همانند زیبلات و لویتسکی به این موضوع اشاره دارند که ترامپ علیه دیوانسالاری آمریکا ایفای نقش نموده و الگوی رفتاری خود را بر ساختار ایالات متحده تحمیل می‌کند (Levitsky and Ziblatt, 2018: 65).

در نگرش ترامپ قدرت ماهیت ساختاری و عملیاتی دارد و محور اصلی اندیشه سیاسی و امنیتی او بر سازوکارهای مربوط به کاربرد قدرت تعریف می‌شود. براساس چنین نگرشی، قدرت می‌بایست منجر به تغییر در موازنه کنش بازیگران شود. الگوی رفتاری ترامپ می‌تواند چالش‌های جدیدی را برای سیاست امنیتی آمریکا و حوزه‌های جهانی به وجود آورد. ترامپ از سازوکارهای تهاجم پرشدت علیه الگوهای ساختاری استفاده می‌کند.

۴. یافته‌ها

۴-۱. اندیشه ژئوپلیتیکی ترامپ در آسیای غربی

پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر ۲۰۱۶ را می‌توان پایان رهیافت نئولیبرالی سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما، بایدن و جان‌کری دانست. در دوران جدید، نگرش مسلط بر سیاست خارجی و الگوی رفتاری آمریکا براساس نشانه‌های قدرت‌محور شکل گرفت. افراد منتخب کابینه ترامپ در زمره افرادی قرار می‌گیرند که دارای رویکرد محافظه‌کارانه با اندیشه‌های امنیت‌محور هستند. از جمله این افراد می‌توان به «جان بولتون» مشاور پیشین امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا، «رینس پریس» رئیس پیشین ستاد کارکنان کاخ سفید و «جیمز متیس» وزیر پیشین دفاع اشاره کرد.

به‌همان‌گونه‌ای که عوامل ساختاری نقش تعیین‌کننده در ژئوپلیتیک قدرت دارد، نقش عوامل فردی نیز در سرعت‌بخشیدن به چنین فرآیندی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. دونالد ترامپ در زمره آن گروه از زمامداران آمریکایی است که امنیت در ایالات متحده را تابعی از اقدامات تهاجمی، یکجانبه و توسعه‌طلبانه می‌داند. در نگرش ترامپ «هر چه از رشد بازایستد، شروع به گندیدن می‌کند». بیان چنین نگرشی به معنای آن است که آمریکا باید هر روز خود را برای چالش جدید آماده کند. در نگرش ترامپ، نیل به افزایش قدرت و تحرک امنیتی ضرورت ژئوپلیتیکی و راهبردی هر کشوری خواهد بود.

ترامپ در شرایطی رئیس‌جمهور آمریکا شد که شکل جدیدی از مجموعه‌های منطقه‌ای به وجود آمده و در روند امنیت‌سازی مشارکت داشته‌اند. بخش قابل‌توجهی از ائتلاف‌های منطقه‌ای خاورمیانه ماهیت نامتقارن دارد. ایالات متحده از سوی ائتلاف نامتقارن ایران و گروه‌های مقاومت در منطقه با چالش‌های زیادی روبه‌رو بوده است. ایران توانست ائتلاف نامتقارن خود را شکل داده و بر این اساس به «قطبیت موثر و سازنده» جدیدی دست یافته است. مجموعه‌های امنیتی جدیدی در محیط منطقه‌ای در حال شکل‌گیری است. مجموعه امنیتی قدیم که از سوی باری بوزان مطرح می‌شد، مبتنی بر نقش دولت‌ها بوده است. مجموعه‌های امنیتی جدید فراتر از جایگاه و کارکرد دولت‌ها نقش‌آفرین خواهند بود (Cannon and Donelli, 2019: 515).

اندیشه ژئوپلیتیکی ترامپ براساس تحرک تاکتیکی برای تغییر در موازنه و ژئوپلیتیک قدرت شکل گرفته است. چنین روندی می‌تواند ماهیت مسالمت‌آمیز، پرتنش و یا مخاطره‌آمیز داشته باشد. کاربرد هر یک از الگوهای یادشده شکل خاصی از معادله قدرت و الگوی کنش منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارد که هرگونه موازنه قدرت براساس کنشگری تاکتیکی و عملیاتی حاصل می‌شود. مبانی اندیشه ترامپ در ارتباط با تحولات منطقه‌ای آسیای جنوبی غربی که معطوف به سیاست‌های منطقه‌ای علیه ایران است با رویکرد ژئوپلیتیکی «تامن» پیوند یافته است.

در نگرش نظریه‌پردازانی همانند تامن، هرگونه چالش‌های منطقه‌ای شکل جدیدی از موازنه قدرت را به وجود می‌آورد. ترامپ نیز به این موضوع اشاره دارد که اگر آمریکا از ابزارهای تعیین‌کننده‌تری در سیاست امنیت منطقه‌ای استفاده کند، نه تنها چالش‌ها کاهش می‌یابد، بلکه نقش آمریکا به عنوان قدرت هژمون تثبیت خواهد شد. «تامن» بر این اعتقاد است که صلح دائمی نتیجه قدرت هژمونیک یک بازیگر خواهد بود، در غیر این صورت جابه‌جایی قدرت و چالش از سوی بازیگران منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Tammen, 2000:75).

جبهه مقاومت منجر به تغییر در موازنه و ژئوپلیتیک قدرت منطقه‌ای شده است. هرگاه کشوری براساس قابلیت‌های ابزاری، اقتصادی و تکنولوژیک خود بتواند معادله قدرت را تغییر دهد، در آن شرایط، زمینه برای ظهور نشانه‌های عدم موازنه به وجود می‌آید. «شولر» هرگونه فضای امنیتی و راهبردی مبتنی بر عدم موازنه را دردناک و پرمخاطره می‌داند. به طور کلی، نظریه‌پردازانی همانند شولر بر این اعتقادند که تغییر در موازنه قدرت به گونه اجتناب‌ناپذیر منجر به جنگ، درگیری و یا ستیز بین بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ می‌شود (Schweller, 1998:45). چنین فرآیندی زیرساخت‌های یکجانبه‌گرایی و توسعه حوزه جغرافیایی در قالب ژئوپلیتیک فرااستعماری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. سیاست تغییر و دستور کار ترامپ در نظام جهانی مبتنی بر نشانه‌هایی از تهدید، تحقیر و خشم است (Levitsky and Ziblatt, 2018:234).

۲-۴. اندیشه گذار از رهیافت ژئوپلیتیکی به اقدامات پیشدستانه

الگوی رفتاری بسیاری از روسای جمهور آمریکا در سال‌های ۹۱-۱۹۴۵ مبتنی بر ضرورت‌های راهبردی و ژئوپلیتیکی بوده است. هاری ترومن از رهیافت ژئوپلیتیکی «هارتلند» مکیندر بهره گرفت. نتیجه چنین رویکردی منجر به شکل‌گیری پیمان بروکسل در سال ۱۹۴۸ و پیمان ناتو در سال ۱۹۴۹ گردید. آیزنهاور نیز از رهیافت ژئوپلیتیکی «ریملند» نیکولاس اسپایکمن بهره گرفت. براساس چنین رهیافتی زمینه برای شکل‌گیری پیمان بغداد، پیمان سیتو و سنتو فراهم شد.

سیاست‌های تهاجمی با الگوهای کنش ژئوپلیتیکی بازیگران در تعارض قرار دارد. رویکرد امنیتی ترامپ را می‌توان واکنشی نسبت به ناکارآمدی الگوهای رفتار امنیتی و چالش‌های ژئوپلیتیکی آمریکا دوران جنگ سرد دانست. با شکل‌گیری موازنه قدرت در حال ظهور، کشورهایی همانند چین و روسیه، از مزایای امنیت جهانی در راستای منافع خود استفاده می‌کنند. قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل و هند، متناسب با بهره‌مندی از مزایای همکاری با آمریکا به مسئولیت‌های امنیتی آن بی‌توجه بوده‌اند. در این فضا ایران و کره‌شمالی بیشترین چالش امنیتی را برای منافع و اهداف آمریکا ایجاد می‌کنند (Daalder and Lindsay, 2018:40).

یکی دیگر از نشانه‌های اصلی سیاست راهبردی ترامپ را می‌توان غلبه بر روندهای مبتنی بر بازدارندگی دانست. جورج بوش پسر نسبت به ضرورت‌های کنترل تسلیحاتی واکنش نشان داد. در حالی که باراک اوباما تلاش نمود تا شکل جدیدی از امنیت جهانی را در قالب کنترل تسلیحات پیگیری کند. در دوران دونالد ترامپ، کشورهای ایالات متحده، روسیه و چین درصدد گسترش برنامه‌های مدرن‌سازی قابلیت‌های هسته‌ای بوده و این امر امنیت جهانی را با چالش‌های بیشتری در آینده همراه می‌سازد (Tannenwald, 2018:25).

۳-۴. انگیزه کنش تهاجمی ترامپ در برابر ایران

موازنه‌گرایی را باید بخشی از ضرورت‌های ژئوپلیتیکی بازیگران دانست. تغییر در الگوهای سیاست خارجی نیازمند تبیین جدیدی از منافع و قدرت ملی کشورها است. شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در نقاط عطف تاریخی دگرگون می‌شوند. سیاست منطقه‌ای آمریکا در دوران دونالد ترامپ مبتنی بر نشانه‌هایی از «موازنه منطقه‌ای» بوده است. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که

باید از طریق رقابت‌های فشرده و بازتولید ائتلاف‌ها، شکل جدیدی از ساختار جهانی را براساس منافع راهبردی آمریکا تبیین نمود.

سازوکارهای سیاست قدرت و امنیت در نگرش ترامپ، منجر به بازتولید مارپیچ صعودی ناامنی منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. محور اصلی سیاست امنیتی و راهبردی دونالد ترامپ بر اساس «مدیریت استراتژیک» شکل گرفته است. مدیریت استراتژیک محورهای اصلی سیاست رقابت برای کنترل بازار را ارائه می‌دهد. واقعیت‌های ژئوپلیتیکی موجود بیانگر آن است که دونالد ترامپ سیاست‌های خود را در ضرورت‌های امنیتی و راهبردی دولت آمریکا تحمیل کرده است.

یکی از دلایل شکل‌گیری چنین فرآیندی را باید ضعف ساختار سیاسی آمریکا در مقابله با سیاست‌های دونالد ترامپ دانست. ادبیات شعاری ترامپ، نمی‌تواند منافع ملی آمریکا را تأمین نماید. در چندین دهه گذشته نشانه‌هایی از اجماع بین گروه‌های رقیب آمریکا درباره سیاست خارجی وجود داشته است. چنین اجماعی را می‌توان در مورد انگاره ذهنی آمریکا و متحدان آن کشور مشاهده کرد. رقابت‌های ژئوپلیتیکی واشینگتن با متحدین منجر به چالش‌های امنیتی بیشتری در آینده سیاست خارجی ایالات متحده خواهد شد (Abrams, 2019:49).

براساس چنین نشانه‌هایی است که تضادهای امنیتی ترامپ در مقابله با ایران هدف‌گذاری شده است. نظریه پردازان ژئوپلیتیکی به این موضوع اشاره دارند که ژئوپلیتیک محصول زمان خود بوده و تعاریف مربوط به آن نیز براساس چنین نشانه‌هایی تقویت و تکامل پیدا می‌کند. به همان گونه‌ای که والش به این موضوع اشاره دارد که ژئوپلیتیک مطالعه مرکب از جغرافیای انسانی، سیاست و قدرت است که مبتنی بر قالب‌های رقابتی بازیگران شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است (Walsh, 1944:15). در واقع والش معتقد است که اهداف راهبردی قدرت‌های بزرگ در دوران بعد از جنگ سرد هنوز ثبات و دوام پیدا نکرده است.

۴-۴. گذار از ژئوپلیتیک امنیت به ژئوپلیتیک قدرت

تحرک نظامی و عملیاتی را می‌توان در زمره سازوکارهایی دانست که می‌تواند زمینه گذار ژئوپلیتیک امنیت به قدرت شود. نظریه پردازان واقع‌گرای روابط بین‌الملل بر این اعتقادند که امنیت ماهیت تعادلی دارد، درحالی‌که قدرت در ذهنیت ناخودآگاه تمامی کشورها و بازیگران

موج می‌زند. در چنین شرایطی، طبیعی به نظر می‌رسد که هر بازیگری از فرصت‌های ایجادشده برای حداکثرسازی قدرت خود استفاده کند. ارتقاء «قدرت نسبی» بازیگران زمینه لازم برای امنیت بیشتر و جایگاه ساختاری موثرتر را به وجود می‌آورد.

آسیای جنوب‌غربی در حال تغییرات امنیتی محسوسی است. در دوره ترامپ نشانه‌های امنیت منطقه‌ای خاورمیانه تغییر پیدا کرده است. امنیت و قدرت در هر منطقه‌ای با ظهور نسل‌های جدید سیاسی و ضرورت‌های ژئوپلیتیکی نوین دگرگون می‌شود. تحولات مربوط به‌ار عربی تأثیر خود را در مناقشات ملی، منطقه‌ای و خشونت‌های فرقه‌ای به جا گذاشته است. در این دوران، قدرت و امنیت در بسیاری از کشورهای خاورمیانه تکثیر شده است (Mosalanejhad, 2018:20).

ترامپ تلاش دارد تا نقش جدیدی برای آمریکا در سیاست جهانی ایفا کند. ترامپ از سازوکارهای مربوط به چندجانبه‌گرایی و اقتصاد جهانی فاصله گرفته و درصدد تثبیت موقعیت هژمونیک آمریکاست. شعار انتخاباتی دونالد ترامپ در قالب «آمریکا اول» نماد بسیاری از سیاست‌های اقتصادی، راهبردی و ژئوپلیتیکی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۱۷ بوده است. برای تحقق چنین اهدافی، ترامپ طیف گسترده‌ای از سیاست‌های اقتصادی، امنیتی، راهبردی و ژئوپلیتیکی را در ارتباط با کشورهای مختلف به کار گرفته است.

موضوع محوری ژئوپلیتیک را روابط متقابل جغرافیا، قدرت، سیاست و الگوهای رفتاری کشورها شامل می‌شود (Hafeznai, 2002:63). الگوی کنش امنیتی و راهبردی ترامپ مبتنی بر بهره‌گیری از سازوکارهای یکجانبه قدرت برای تأثیرگذاری بر ژئوپلیتیک منطقه‌ای بوده است. فرآیندهای تاریخی بیانگر این واقعیت است که دولت‌های قدرتمند همانند آمریکا برای رسیدن به اهداف خود و دسترسی به منابع و نیز تضمین امنیت بخش گسترده‌تری از حوزه قدرت اقتصادی و راهبردی، عموماً از نیروی نظامی استفاده می‌کند.

سیاست امنیتی ترامپ مبتنی بر ستیز و یکجانبه‌گرایی قرار دارد. اعزام نیروهای نظامی آمریکا به حوزه منطقه‌ای خلیج فارس، دریای عمان و دریای عرب نشان می‌دهد که تهدیدات امنیتی آمریکا علیه ایران در حال گسترش است. کاربرد سیاست قدرت در رفتار سیاسی و بین‌المللی دونالد ترامپ از این جهت اهمیت دارد که پویای روان‌شناختی لازم برای مازاد قدرت و

یکجانبه‌گرایی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به هر میزان چرخهٔ مازاد قدرت در سیاست خارجی ترامپ افزایش پیدا کند، تنش‌های بین‌المللی افزایش خواهد یافت. الگوی رفتاری ترامپ نشانه‌هایی از تهدید علیه سایر بازیگران را نشان می‌دهد. در نگرش ترامپ، صرفاً ایران به‌عنوان سوژه امنیتی تلقی نمی‌شود. بازیگرانی همانند روسیه، چین و حتی اتحادیه اروپا در این فضا قرار دارند. ترامپ تصویری خصمانه و رقابت‌آمیز از سایر بازیگران دارد. ذهنیت ترامپ مبتنی بر «آناشسی موسع و همه‌جانبه» است. چنین نگرشی منجر به پیگیری اهداف ناسازگار در سیاست جهانی می‌شود. در این ارتباط، دولت ترامپ اداره نظارت بر «ضوابط اخلاقی دولت»^۱ را نادیده گرفت (Levitsky and Ziblatt, 2018:238).

اعزام نیروهای نظامی آمریکا به خلیج فارس و انجام عملیات تهاجمی علیه بازیگران منطقه‌ای در راستای اهداف ژئوپلیتیکی برای بهینه‌سازی منابع قدرت اقتصادی و امنیتی بوده است. هر کنش ژئوپلیتیکی می‌بایست براساس انطباق با الگوی فضایی، منابع حیاتی تنظیم و سازماندهی شود. آمریکا در صدد برآمد تا از قدرت نظامی و موقعیت جهانی خود برای حداکثرسازی امنیت اقتصادی در خلیج فارس استفاده کند. بسیاری از اقدامات نظامی آمریکا در محیط منطقه‌ای برای تحقق اهداف اقتصادی و امنیتی بوده است (Hafeznai, 1992:208).

۵. تجزیه و تحلیل

۵-۱. جایگاه‌یابی ساختاری آمریکا در نظم جهانی

نشانه‌های «کنش تهاجمی» در اندیشه و سیاست ترامپ را می‌توان در استفاده از سازوکارها و ابزارهایی که ابتکار عمل لازم برای مدیریت بحران برای وی به وجود آورده مشاهده نمود. سیاست امنیتی ترامپ مبتنی بر هشدار به نهادهایی است که قابلیت لازم برای اعمال محدودیت علیه سایر بازیگران دارند. رویکرد ژئوپلیتیکی دونالد ترامپ، نگرانی‌های زیادی را برای دوستان و متحدان واشینگتن به وجود آورده است. الگوی رفتاری بسیاری از کشورهای اروپایی، ژاپن، کره جنوبی و حتی کانادا در حوزه‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی با سیاست‌های ترامپ متفاوت است. هر یک از کشورهای یادشده، تلاش دارند تا الگوهای متفاوتی با اهداف امنیتی ترامپ را پیگیری

نمایند. ترامپ اصلی‌ترین مخالف نهادهای جهانی همانند سازمان تجارت جهانی بوده و تلاش نمود تا الگوی کنش امنیت منطقه‌ای خود در نفتا را ترمیم و اصلاح نماید (Daalder and Lindsay, 2018:41).

هرگونه رقابت امنیتی مبتنی بر نشانه‌های رقابت و موازنه خواهد بود. دونالد ترامپ از مفهوم برتری و سلطه آمریکا بهره گرفت. الگوی رفتاری دونالد ترامپ را می‌توان به‌عنوان بخشی از مؤلفه‌ها و نشانگان آمریکا به سیاست جهانی دانست. چنین فرآیندی به‌گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر تأثیر خود را بر روندهای سیاسی و سیاست خارجی آمریکا به‌جا خواهد گذاشت. الگوی رفتاری آمریکا در دوران ترامپ، شکل جدیدی از موازنه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد که با الگوهای کنش رقابتی دوران گذشته تفاوت‌های مشهودی دارد. چگونگی واکنش کشورهای چین و روسیه در برابر سیاست آمریکا را باید بخشی از واکنش جهانی نسبت به سیاست تهاجمی ترامپ دانست. عموماً رقابت‌های ژئوپلیتیکی توسط کشورها برای کنترل منابع فضایی حاصل می‌شود. منابع فضایی دارای نشانه‌های مادی و معنوی است. بنابراین رقابت ژئوپلیتیکی می‌تواند شکل جدیدی از نفوذ و سلطه را در محیط نظام جهانی شکل دهد. فلسفه قانون رقابت استیلا و برتری از طریق بهره‌گیری از فرصت‌ها حاصل می‌شود. فرصت‌هایی که مبتنی بر تلاش کشورها در جهت حداکثرسازی قدرت بوده و انعکاس تلاش پایان‌ناپذیر بازیگرانی است که امنیت خود را در رقابت ژئوپلیتیکی، گسترش منافع و برتری می‌دانند (Ahmadi et al, 2017:59).

محور اصلی سیاست امنیتی ترامپ را باید در کاربرد قدرت بی‌محابا و فراکنترل در الگوی رفتاری وی دانست. اسناد امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد که او از تمامی قالب‌های ادراکی و تحلیلی برای حداکثرسازی معادله قدرت در محیط پیرامون بهره گرفته است. اندیشه امنیتی ترامپ در ارتباط با متحدین اروپایی، بازیگران قدرتمند نظام جهانی همانند روسیه و چین شکل گرفته و این امر تأثیر خود را در الگوهای کنش ارتباطی قدرت‌های بزرگ به‌جا می‌گذارد. مفهوم «اول آمریکا» برای ترامپ به معنای تنظیم سیاست قدرت برای حداقل‌سازی تهدیدات امنیتی سایر کشورها در برابر آمریکا تلقی می‌شود. تحقق چنین اهدافی، نیازمند به‌کارگیری «راهبردهایی برای بقاء» خواهد بود. راهبرد بقاء نیازمند آن است که ایالات متحده به‌عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ

جهانی دارای «اندیشه و کنش تهاجمی» باشد. اندیشه تهاجمی بر اساس هژمونی منطقه‌ای، افزایش سرقت، قدرت نظامی و برتری هسته‌ای حاصل می‌شود (Mearsheimer and Alterman, 2009: 145)

۲-۵. سیاست نظامی و کنش تاکتیکی ترامپ

هزینه‌های نظامی آمریکا در دوران دونالد ترامپ به میزان قابل توجهی افزایش یافت. اگرچه ترامپ در سخنان انتخاباتی خود بر کاهش هزینه‌های نظامی تأکید می‌کرد، اما هزینه نظامی ۱۹-۲۰۱۸ بالغ بر ۷۰۰ میلیارد دلار گردیده است. «مشابه چنین الگویی را جورج بوش پسر به کار گرفت. بوش دوم در مبارزه انتخاباتی برای ورود به کاخ سفید از نقش کمتر آمریکا در کل جهان صحبت می‌کرد. رعد و برق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این حرف‌ها را به عکس خود تبدیل کرد. به طوری که دولت جمهوری خواه مظهر قاطعیت و نیروهای مسلح آمریکا آماده تجاوز و تحمیل سیاست‌ها بر اساس اراده رئیس‌جمهور گردید» (Anderson, 2018: 147).

در رهیافت رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر، کشورهایی که در زمره قدرت‌های بزرگ قرار دارند، می‌بایست از سازوکارهای تهاجمی استفاده نمایند. سازوکارهای تهاجمی در اندیشه دونالد ترامپ معطوف به الگوهایی همانند: جنگ، ارباب، اخاذی، کشتار و خونریزی، برقراری موازنه، جنگ‌های نیابتی و دام‌هایی برای درگیری نظامی سایر رقبا می‌باشد. هر یک از الگوهای یاد شده را دونالد ترامپ در ارتباط با کشور خاصی در دستور کار قرار خواهد داد. هدف اصلی ترامپ بهره‌گیری از قدرت ساختاری برای کنترل اقتصاد، سیاست و امنیت منطقه‌ای است.

کشورهای جهان عرب در حوزه خلیج فارس توانستند امپراتوری مالی جدیدی را به وجود آورند. یکی از دلایل اصلی قراردادهای اقتصادی و نظامی کلان ترامپ با کشورهای منطقه خلیج فارس را می‌توان ناشی از معادله مالی کشورهای نفت‌خیز دانست. حکومت‌های عرب بخشی از هزینه‌های نظامی خود را از طریق کنترل منابع مالی گروه‌های ثروتمند تامین کردند. ژئوپلیتیک جدید منطقه‌ای اولاً ماهیت جهانی پیدا کرده است. ثانیاً براساس نشانه‌های اسلامی در سطح جهانی تعریف می‌شود. ثالثاً می‌توان جلوه‌هایی از قدرت مالی نوظهور را مشاهده کرد. مزاد قدرت مالی عربستان، منازعات منطقه‌ای را برای یک دهه دیگر حمایت و تقویت می‌کند (Hanieh, 2019: 541).

روندهای نئورئالیستی امنیت‌محور ترامپ در نقطه‌ی مقابل سازوکارهای نئولیبرالی اوباما و کری محسوب می‌شود. الگوهای رفتاری تیم سیاست خارجی و راهبردی ترامپ معطوف به نشانه‌هایی از نظامیگری است. نظامیگری زیربنای کنش راهبردی گروه‌های محافظه‌کار در سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود. اگر چه ترامپ در اولین سخنرانی جشن پیروزی خود به این موضوع تأکید داشت که آمریکا باید بخشی از هزینه‌های نظامی خود را در حوزه اقتصادی به کار گیرد، اما اقتصاد آمریکا با توسعه نظامیگری رشد بیشتر و مؤثرتری داشته است (Patrik, 2017: 71).

هیچ یک از الگوهای یاد شده معطوف به مشارکت و یا بازی برد - برد محسوب نمی‌شود. بازی برد - برد هیچ‌گونه جایگاهی در اندیشه قدرت‌های بزرگ و یا سیاست قدرت ندارد. بهره‌گیری از چنین مفهومی را می‌توان به عنوان بخشی از تلاش برای تأیید دانست. ترامپ همچنین از انگیزه لازم برای تغییر سیاست‌های مرحله‌ای خود برخوردار است. مفهومی که از آن به عنوان «سیاست تغییر» و یا عبور از سازوکارهای «الگوی نان به نرخ روز خوردن» تعبیر می‌شود.

دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارد که هزینه‌های نظامی و امنیتی آمریکا با نیازهای راهبردی آن کشور هماهنگی ندارد. بنابراین متحدین باید سیاست امنیتی خود را با آمریکا هماهنگ نموده و هزینه‌های بیشتری را بر عهده بگیرند. کشورهای عضو ناتو باید دو درصد تولید ناخالص داخلی خود تا سال ۲۰۲۵ را صرف هزینه‌های نظامی نمایند. فشار سیاسی ترامپ بر متحدین خود را می‌توان تلاشی سازنده در جهت تنظیم امنیت جهانی در دوران آینده دانست. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که هیچ ائتلافی دائمی نخواهد بود. اگر کشورهای اروپایی و متحدین آمریکا تمایلی به مشارکت امنیتی با ایالات متحده ندارند، طبعاً می‌توانند از آن فاصله بگیرند. چنین رویکردی به مفهوم یک‌جانبه‌گرایی در سیاست امنیتی ترامپ خواهد بود. یک‌جانبه‌گرایی امنیتی چالش‌های ژئوپلیتیکی را گسترش می‌دهد (Daalder and Lindsay, 2018: 38).

۳-۵. مقابله ترامپ با قدرت منطقه‌ای ایران

محور اصلی آرایش راهبردی آمریکا در مقابله با ایران را باید «مقابله با بازدارندگی» دانست. قابلیت‌های ابزاری و نهادهای سازمان‌یافته منطقه‌ای ایران از قابلیت اثرگذاری بر نیروی نظامی و امنیتی آمریکا در شرایط بحران را دارا می‌باشد. برخی از حوادث منطقه‌ای، آمریکایی‌ها را در

فضای «بازنگری تاکتیکی و عملیاتی» قرار داده است. سازوکارهای مقاومت می‌تواند ابزار موثری برای حفاظت از قدرت و امنیت ملی ایران تلقی شود. ویژگی اصلی مقاومت آن است که با «قدرت بازدارنده» پیوند خواهد یافت. ترامپ از انگیزه لازم برای گسترش چالش در برابر سیاست‌های منطقه‌ای ایران برخوردار است. دونالد ترامپ از ادامه سیاست مهار، تحریم اقتصادی و اقدامات نامتقارن در ارتباط با ایران بهره گرفته است. هر یک از سازوکارهای یادشده می‌تواند شکل جدیدی از رفتار امنیتی از الگوی موازنه فراساحلی و جنگ نیابتی تا اقدامات مستقیم عملیاتی را منعکس سازد (Mosalanejhad, 201:18).

پایگاه‌های نظامی آمریکا از قابلیت لازم برای کنترل حوزه‌های بحرانی برخوردارند. هرچند که چنین پایگاه‌هایی می‌تواند یکی از نشانه‌های اصلی بحران در آینده نیز محسوب شود. وقتی که دونالد ترامپ در مورد تهدیدات منطقه‌ای خاورمیانه صحبت می‌کند، محور اصلی سیاست و برنامه‌ریزی خود را مقابله با ایران و داعش قرار داده است. از کشورهایی حمایت می‌کند که با سیاست منطقه‌ای ایران مخالفت دارند. کشورهای همانند عربستان و اسرائیل، مسیرهای پرمخاطره‌ای را در برابر ترامپ قرار داده‌اند. ترامپ بیش از آنکه به منافع ملی آمریکا توجه کند، تلاش دارد تا خود را با اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای عربستان و اسرائیل هماهنگ سازد (Karlın and Cafman Wittes, 2019:42).

تنوع پایگاه‌های نظامی آمریکا را می‌توان به عنوان یکی از عوامل اصلی سیاست قدرت ایالات متحده برای اثرگذاری و اقدام تهاجمی علیه کشورهای دیگر دانست. حمله نظامی آمریکا، فرانسه و انگلیس به سوریه در می ۲۰۱۸ به این دلیل انجام گرفت که آنان از پایگاه‌های منطقه‌ای قدرتمند برخوردار بوده و سیاست نظامی خود را بر اساس الگوهای کنش تهاجمی کم‌خطر تنظیم می‌کنند. بر اساس چنین قابلیت‌هایی، آمریکا قادر است تا به هر حوزه جغرافیایی دسترسی داشته و از ابزارهای قدرت لازم و مؤثر برای اثربخشی در محیط پیرامونی استفاده نماید.

محور اصلی سیاست امنیتی دونالد ترامپ را مقابله با ایران و گسترش نظامیگری منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. اگرچه نیروهای نظامی آمریکا در منطقه دریای عرب متمرکز شده‌اند، اما این امر به مفهوم «سیاست تهدید» محسوب نمی‌شود، بلکه باید آن را نشانه‌ای از تهدید دانست. منطق

روابط بین‌الملل بیانگر این واقعیت است که بین نظامیگری و تهدید امنیتی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. به هر میزان آرایش نظامی ماهیت تهاجمی بیشتری داشته باشد، زمینه برای منازعه افزایش فراگیرتری خواهد داشت.

گسترش نظامی‌گری منطقه‌ای آمریکا بیانگر جهت‌گیری امنیتی دونالد ترامپ در قالب «نظام مداخله‌گر تهاجمی» بوده است. روش‌شناسی شناخت چنین نظام و ساختاری نسبتاً ساده اما کاربرد آن دشوار و پرمخاطره می‌باشد. روش‌شناسی مداخله‌گری تهاجمی براساس پیوند معادله قدرت و انگیزه کنش حاصل می‌شود. در چنین شرایطی، هرگونه صلح‌سازی منطقه‌ای بدون نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ حاصل نمی‌شود. اگر نظام منطقه‌ای با خلا قدرت روبه‌رو شود، بحران‌های محیطی به گونه مشهودی تشدید می‌شود (Richmond, 2019: 221).

با توجه به مطلوبیت‌های ملموس در سیاست امنیتی ترامپ، از نظر وی هرگونه رقابت باید به پیروزی منجر شود. در چنین نگرشی، سیاست‌های فرسایشی کاربرد چندانی نخواهد داشت. در سیاست امنیتی ترامپ، چگونگی فضای رقابتی در محیط‌های مختلف را منعکس می‌سازد. علت اصلی بهره‌گیری ترامپ از سیاست تهاجمی علیه ایران را می‌توان نقش ایران در شکل‌بندی‌های جدید موازنه منطقه‌ای دانست. موازنه منطقه‌ای در نگرش آمریکا مربوط به شرایطی است که زمینه برای «نقش موازنه‌دهنده امنیتی» آمریکا در محیط منطقه‌ای فراهم شود. دونالد ترامپ به این موضوع اشاره دارد که ایران تمایلی به انعطاف‌پذیری تاکتیکی نداشته، بنابراین می‌بایست از طریق سازوکارهای قدرت عملیاتی، موقعیت خود در محیط منطقه‌ای را از دست بدهد.

تمرکز نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس را می‌توان یکی از دلایل اصلی بهره‌گیری از سازوکارهای تاکتیکی جهت تغییر در موازنه منطقه‌ای دانست. موازنه منطقه‌ای موجود تحت‌تأثیر نیروی جبهه مقاومت و نقش‌یابی نیروی نظامی ایران در محیط منطقه‌ای شکل گرفته است. هرگونه اقدام نظامی متحدین آمریکا با واکنش متقابل از سوی ایران و جبهه مقاومت در محیط منطقه‌ای روبه‌رو می‌شود.

سیاست منطقه‌ای ایران مبتنی بر الهام‌بخشی، توسعه جبهه مقاومت و مقابله با هژمونی آمریکا در آسیای غربی بوده است. در چنین فرآیندی زمینه شکل‌گیری ژئوپلیتیک شیعه به وجود آمد. ژئوپلیتیک شیعه به لحاظ گفتمانی بر همبستگی فکری، اندیشه‌ای و راهبردی شیعیان در کشورهای ایران، عراق، سوریه، لبنان و یمن استوار است. به لحاظ تاکتیکی نیز زمینه برای شکل‌گیری نهادها و سازمان‌هایی در این مناطق ایجاد شد که عامل موثری در مهار و محدودسازی قدرت آمریکا و متحدین منطقه‌ای‌اش بود.

برخی از تحلیل‌گران موضوعات منطقه‌ای به این موضوع اشاره دارند که مقابله جبهه مقاومت با اهداف آمریکا، اسرائیل و عربستان در محیط منطقه‌ای غرب آسیا منجر به تشدید چالش‌های امنیتی ترامپ و ایران شده است. جبهه مقاومت بعد از ناکامی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ با حزب‌الله و جنگ ۲۲ روزه ۲۰۰۹ با حماس از قدرت و اعتبار بیشتری برخوردار شد. نقش‌یابی ایران برای حفظ نظام سیاسی سوریه در دوران ظهور داعش، اعتبار ژئوپلیتیکی جبهه مقاومت را افزایش داد (Minaci, 2017: 164).

نقش‌یابی ایران، معادله موازنه قدرت و تهدید در محیط منطقه‌ای را تغییر داد. در چنین شرایطی بود که کشورهای عربی روابط همکاری‌جویانه‌ای با اسرائیل جهت مقابله با ایران برقرار نمودند. باراک اوباما تلاش نمود تا اسرائیل را وادار سازد که انتظارات هویتی و ژئوپلیتیکی کشورهای عربی را تامین کند. فشارهای امنیتی ترامپ و مایکل پومپئو در ارتباط با ایران را می‌توان در قالب سیاست راهبردی ترامپ تبیین نمود. پومپئو با انتشار مقاله‌ای در ضرورت مواجهه با ایران به این موضوع اشاره دارد که با پایان جنگ سرد، شکل جدیدی از سیاست امنیتی آمریکا در برخورد با چالش‌های محیط منطقه‌ای را به وجود آورد. جورج بوش پدر در صدد بود تا «نظم نوین جهانی» را سازمانی‌دهی کند. در سال‌های قرن ۲۱ زمینه برای ظهور چالش‌های جدیدی در برابر سیاست و امنیت ملی آمریکا به وجود آمد. ظهور القاعده، مجرمان سایبری و سایر بازیگران خطرناک را می‌توان در زمره تهدیدات امنیتی آمریکا دانست. چالش‌های اجتماعی در کشورهای مختلف منجر به نقش‌یابی «دولت‌های سرکش و یاغی» گردید. دولت آمریکا ناچار است تا در چنین

شرایطی از ارزش‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، امنیت جامعه و شرکای خود در نظام جهانی حمایت کند (Pompeo, 2018:31).

تحریم اقتصادی را می‌توان به عنوان بخشی از سازوکارهای اعمال محدودیت علیه سایر بازیگران در چارچوب قدرت نرم دانست. هم‌اکنون وزارت خزانه‌داری ایالات متحده محور اصلی فعالیت خود را برای محدودسازی قدرت سایر کشورها از جمله ایران به کار گرفته است. تحریم‌های اقتصادی معمولاً عبارتند از محدودیت در واردات یا صادرات بعضی یا تمامی کالاها از یک کشور. محدودیت‌های واردات نسبت به محدودیت‌های صادرات اثربخشی بیشتری دارند زیرا تحریم واردات باعث می‌شود که کشور مورد تحریم نتواند مایحتاج خود را تأمین کند.

محدودیت‌های صادرات نه تنها محدودیت بر صادرات کالاهای مورد تحریم ایجاد می‌کند، بلکه زمینه کاهش انگیزه مشارکت سایر شرکت‌ها و کشورها با چنین بازیگرانی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. تحریم‌های تجاری می‌تواند باعث مشکلات گسترده اقتصادی شود: از جمله از دست دادن فرصت‌های شغلی، تورم، سهمیه‌بندی و کاهش استانداردهای زندگی. با این حال، وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی همیشه منجر به فشار سیاسی بر دولت یک کشور نمی‌شود.

کارگزاران سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا به این موضوع اشاره داشتند که ادامه تحریم ایران، کوبا و کره شمالی، بیشترین مازاد برای تغییر در سیاست راهبردی این‌گونه کشورها را به وجود می‌آورد. در نگرش مقام‌های امنیتی و راهبردی آمریکا، اقتصاد کره شمالی یک قطار ویران شده است و علت آن تحریم‌های شدید بر علیه این کشور است. تغییر در الگوی رفتاری کره شمالی را می‌توان به عنوان بخشی از سازوکارهای سیاست قدرت از طریق اعمال تحریم اقتصادی دانست. هرگونه سیاست اقتصادی برای محدودسازی قدرت راهبردی ایران و برخی دیگر از کشورهای منطقه‌ای ماهیت راهبردی داشته که براساس سازوکارهای اقتصادی تنظیم و اجرا می‌شود.

در نگرش کارگزاران سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در سال‌های پایانی دهه دوم قرن ۲۱، آینده سیاسی و اقتصادی ایران براساس چگونگی موج‌های بین‌المللی‌سازی، جهان‌شدن و سازوکارهای تحرک اقتصاد سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. بسیاری از کشورهای قدرتمند خاورمیانه برای ثبات

سیاسی خود نیازمند پیوند نشانه‌های دولت ملی با ضرورت‌های نظام بین‌الملل و اقتصاد جهانی خواهند بود. ایران از قابلیت‌های اجتماعی، ابزاری و صنعتی لازم برای عبور از چالش‌های محیط بحرانی برخوردار است. چگونگی نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای با ضرورت‌های نظم جدید اقتصادی، اجتماعی و امنیتی پیوند می‌یابد (Sune, 2019: 372).

هدف اصلی ترامپ از به‌کارگیری چنین فرآیندی را می‌توان دستیابی به مزیت نسبی برای مقابله با کشورهای خاص همانند ایران دانست. یکی از سازوکارهای دونالد ترامپ را می‌توان منفعل‌سازی سیاست راهبردی سایر کشورها در مقابله با ایران دانست. روسیه یکی از مهمترین شرکای تاکتیکی ایران در خاورمیانه به ویژه پس از جریانهای موسوم به بهار عربی است. بانک‌های بین‌المللی از سال ۲۰۱۴ به بعد از اعطای وام به بخش‌های اقتصادی روسیه که مورد هدف تحریم‌ها قرار گرفته‌اند، امتناع می‌کنند. در اثر افزایش هزینه‌های سرمایه‌ای شرکت‌های روسی، معاملات این شرکت‌ها ملغی شده‌اند.

افت تولید و افزایش نرخ‌های بهره در روسیه باعث افزایش تورم در این کشور می‌شود. اگرچه روسیه دارای ذخایر ارزی فراگیری بوده اما این ذخایر بعد از تحریم‌های اقتصادی آمریکا، در حال کاهش است. اقتصاد روسیه وابستگی زیادی به بازارهای مالی، بانکی و پولی جهان دارد. این وابستگی از ۱۹۹۸ به ۶۰۰ میلیارد دلار رسیده است. با بسته شدن درهای تجارت با آمریکا و اروپا به سوی روسیه و بدتر شدن شرایط اقتصادی این کشور، سرمایه‌های روسی در حال خروج از کشور هستند. رقابت‌های روسیه و آمریکا بخشی از آینده شکل‌بندی‌های امنیت بین‌الملل را در دوران دونالد ترامپ به وجود می‌آورد (Rumer et al, 2017: 16).

۶. نتیجه‌گیری

جابه‌جایی ژئوپلیتیک قدرت در آسیای جنوب‌غربی به مفهوم آن است که زمینه برای تغییر در معادله قدرت و کنش‌گری تاکتیکی به وجود آید. ترور سردار سلیمانی براساس ادبیات و منطق روابط بین‌الملل ارتباط مستقیم با موضوعاتی همانند «موازنه قدرت»، «موازنه تهدید» و «ژئوپلیتیک قدرت» دارد. تفسیر دونالد ترامپ در مورد امنیت منطقه‌ای آسیای جنوب‌غربی از

فضای «موازنه ساحلی» خارج گردیده و شکل جدیدی از سازوکارهای مربوط به «نقش‌یابی بازیگر موازنه‌ساز» را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

هرگونه نقش‌یابی بازیگر موازنه‌ساز در آسیای جنوب‌غربی نیازمند بکارگیری معادله قدرت و تحرک تاکتیکی خواهد بود. اعزام یگان‌های نظامی آمریکا به حوزه خلیج فارس و خاورمیانه می‌تواند چالش‌های امنیتی خاصی را برای ایران و منطقه به وجود آورد. قابلیت عملیاتی و کنش تاکتیکی آمریکا از ژانویه ۲۰۲۰ در محیط منطقه‌ای ایران یعنی سوریه و عراق گسترش یافته است. چنین فرآیندی منجر به ظهور نشانه‌هایی از تهدید امنیتی، فشار سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و فعال‌سازی تضادهای نهفته راهبردی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی در آسیای جنوب غربی گردیده است.

آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری جورج بوش پسر و در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ از ژئوپلیتیک قدرت برای گسترش تحرک عملیاتی خود در افغانستان و عراق استفاده کرد. فرآیند یادشده نه تنها امنیت آمریکا در محیط منطقه‌ای را افزایش نداد، بلکه ایالات‌متحده را با چالش‌های امنیتی بیشتری در منطقه روبه‌رو ساخته است. تلاش دونالد ترامپ و باراک اوباما برای خروج مرحله‌ای از افغانستان و عراق را باید انعکاس چالش‌های ژئوپلیتیک قدرت در سیاست امنیتی آمریکا دانست.

ارزیابی‌های کنش ژئوپلیتیکی ترامپ بیانگر این واقعیت است که «سیاست برخورد و مقابله با ایران» در دوران ترامپ افزایش یافته است. هر یک از سیاست‌های اقتصادی، دیپلماتیک، امنیتی و تاکتیکی ترامپ منجر به افزایش التهاب امنیتی در محیط منطقه‌ای شده است. هر یک از الگوها و فرآیندهای یاد شده، دیگری را تصاعد داده و زمینه برخورد تاکتیکی پرشدت در محیط منطقه‌ای را افزایش داده است. تنظیم قرارداد صلح بین آمریکا و طالبان را می‌توان یکی از زمینه‌های بنیادین تغییر در سیاست امنیتی آمریکا در محیط منطقه‌ای دانست.

کنش ژئوپلیتیک ترامپ در فرآیند جابه‌جایی ژئوپلیتیک قدرت و امنیت منطقه‌ای در چهار مرحله حاصل شده است. ترامپ در گام اول، تمامی همکاری‌های اقتصادی و راهبردی با ایران در چارچوب برنامه جامع اقدام مشترک را متوقف کرد. در مرحله دوم، «نقشه راه دیپلماتیک پومپئو»

منتشر گردید که معطوف به افزایش مطالبات و انتظارات آمریکا از ایران می‌باشد. در مرحله سوم، فشارهای اقتصادی جدیدی علیه ایران از سوی بریان هوک و «گروه اقدام ایران» انجام گرفت. در مرحله چهارم، ترامپ درصدد برآمد تا از طریق اقدامات تاکتیکی و گسترش تهدید نظامی، محدودیت‌های بیشتری علیه ایران ایجاد کند.

آرایش نظامی آمریکا از می ۲۰۱۹ تا آوریل ۲۰۲۰ با تغییرات مشهودی همراه شده است. اعزام اسکادران‌های جنگ هوایی، گسیل ناوهای نظامی و یگان‌های موشک‌انداز آمریکا به حوزه مأموریت‌های نظامی و عملیاتی فرماندهی مرکزی آمریکا، محیط منطقه‌ای را با التهاب و ابهام روبرو کرده است. اعزام یگان‌های نظامی و عملیاتی آمریکا به حوزه مأموریت نیروی فرماندهی مرکزی، در راستای اهدافی انجام گرفته که عمدتاً ماهیت تاکتیکی و عملیاتی دارد.

نقش‌یابی نیروی موازنه‌گر در اقدامات تاکتیکی منطقه‌ای، هزینه‌های قابل توجهی را برای آمریکا ایجاد کرده است. ترامپ تلاش دارد تا شکل جدیدی از رقابت‌های منطقه‌ای را براساس «عملیات تاکتیکی گزینشی» مورد استفاده قرار دهد. الگوی رفتاری ترامپ مبتنی بر نشانه‌هایی از به‌کارگیری نیروی نظامی و تهدیدات عملیاتی برای تغییرات ژئوپلیتیکی است. روند سیاست خارجی آمریکا به سمت عبور از الگوی موازنه فرامنطقه‌ای در حرکت است. در ۶ می ۲۰۲۰ ترامپ مصوبه کنگره آمریکا برای کاهش اختیارات جنگی رئیس‌جمهور در انجام عملیات علیه ایران را وتو کرد.

جابه‌جایی در ژئوپلیتیک قدرت آسیای جنوب‌غربی نیازمند تغییر در معادله مربوط به موازنه قدرت و تهدید خواهد بود. برخی از نظریه‌پردازان به این موضوع اشاره دارند که نشانه‌هایی از «ژئوپلیتیک شیعه» در محیط منطقه‌ای ظهور یافته است. ویژگی اصلی ژئوپلیتیک شیعه را می‌توان در ارتباط با نقش راهبردی، تاکتیکی و عملیاتی ایران در فرآیندهای کنش سیاسی و امنیتی دانست. بازیگرانی همانند ترکیه، اسرائیل، عربستان و مصر تمایلی به نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای ندارند.

باراک اوباما نیز از طریق سازوکارهای مربوط به «موازنه فراساحلی» تلاش داشت تا زمینه کنترل غیرمستقیم و جنگ کم‌شدت علیه ایران را سازماندهی کند. برای تحقق چنین اهدافی، آمریکا از

سازوکارهای مربوط به تحریم اقتصادی در راستای کاهش مرحله‌ای قدرت ایران بهره گرفت. اگرچه آمریکا در دوران اوباما از سیاست نمایش قدرت بهره می‌گرفت، اما چنین الگویی در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ مبتنی بر کاربرد قدرت تاکتیکی شده است.

ترامپ تلاش دارد تا ژئوپلیتیک شیعه را براساس سازوکارهای کنش تاکتیکی تغییر داده و قدرت آمریکا را در فضای هژمونی منطقه‌ای قرار دهد. الگوی کنش ژئوپلیتیکی ترامپ به‌گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر بر سیاست منطقه‌ای آسیای جنوب‌غربی تأثیر به‌جا می‌گذارد. تراکم نیروهای نظامی آمریکا و ترور سردار سلیمانی را می‌توان نشانه‌های کنش ژئوپلیتیکی ترامپ در محیط منطقه‌ای همجوار در ایران دانست. چنین فرآیندی تأثیر خود را در تغییرات تاکتیکی، الگویی و ژئوپلیتیکی به‌جا خواهد گذاشت. با توجه به فرآیندهای مطرح شده در رابطه با سیاست ترامپ در قبال تحولات منطقه‌ای و قدرت ایران در محور مقاومت موارد ذیل باید مورد مذاقه سیاستگذاران و تصمیم‌گران واقع شود:

- مقابله با قدرت تاکتیکی و توانایی ایران برای سازماندهی و گسترش جبهه مقاومت به عنوان محورسیاست امنیتی ترامپ در آسیای جنوب‌غربی.
- تمرکز بیش از پیش بر نقش منطقه‌ای و عملیاتی سپاه پاسداران و حتی درگیری نظامی محدود به تأسی از قانون کاتسا و دستورالعمل اجرایی ترامپ.
- فشار بیش از پیش بر ایران با هدف قرار گرفتن سپاه پاسداران بعد از تصویب قانون کاتسا و پذیرش آن از سوی ترامپ به بهانه مقابله با «عملیات تهاجمی احتمالی» ایران.
- تکیه آمریکا بر سازوکارهای «جنگ پیشدستانه تاکتیکی و محدود» به جای آرایش جنگی کامل.
- مقابله با سیاست جبهه مقاومت در محیط منطقه‌ای جهت تغییر در سیاست امنیتی ایران، با رویکرد «عملیات تنبیهی».

- تلاش سازمان‌یافته برای مقابله با الگوهای راهبردی ایران و همچنین تغییر الگوی رفتاری ایران در چارچوب «مماشات و سیاست سازش» در راستای ایجاد تغییرات ژئوپلیتیکی در آسیای جنوب غربی و سیاست مقاومت.
- استفاده از دیپلماسی اجبار توسط ترامپ برای تحقق اهداف ژئوپلیتیکی خود مبنی بر تغییر در سیاست امنیتی کشورهای هدف به موازات «تصاعد تهدیدات».
- دستور کار قرار گرفتن استفاده همزمان از دیپلماسی و نظامی‌گری، به عنوان بخش‌هایی از سناریوهای کنش ژئوپلیتیکی دونالد ترامپ در برخورد با ایران.

۷. قدردانی

نویسنده مقاله از هیئت تحریریه نشریه ژئوپلیتیک که با داوری دقیق زمینه ارتقاء کیفی مقاله را فراهم آورده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کند.

References

1. Abrams, Elliott (2019), Trump versus the Government Can America Get Its Story Straight? *Foreign Affairs*, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
2. Agnew, John (1999), *Geopolitics re visioning world Politics*, London: Rutledge.
3. Ahmadi, S.; Badiie Azondahi, M.; Heidari Mosello, T. (2017). The Theoretical Explanation of the Nature of the Geopolitical Regions in Competition of the Powers. *Geopolitics Quarterly*, 13(47), 55-78. **[In Persian]**.
4. Anderson, P. (2018). *American foreign policy and its thinkers*. translated by: Etemad S., Tehran: FARHANG E MOASER Publications. **[In Persian]**
5. Biden, Joseph (2020), Why America Must Lead Again; Rescuing U.S. Foreign Policy after Trump, *Foreign Affairs*, Vol. 99, No. 2, March/April.
6. Cannon, Brenon; Federico Donelli (2019), Asymmetric alliances and high polarity: evaluating regional security complexes in the Middle East and Horn of Africa, *Third world Quarterly*, Vol. 41, No. 3, PP. 505-524.
7. Daalder, Ivo; James M. Lindsay (2018), The Committee to Save the World Order; America's Allies Must Step Up as America Steps Down, *Foreign Affairs*, Vol. 97, No. 6, November and December.
8. Elman.c; Jensen M. (2012). *Introduction to security studies: Realisms contributions*, translated by: Taieb A., AMIRKABIR publication. **[In Persian]**.
9. Hafeznia, Mohammad Reza (1992), *Persian Gulf and the strategic role of the Strait of Hormuz*, Tehran: SAMT. **[In Persian]**
10. Hafeznia, Mohammad Reza (2002), *Political Geography of Iran*, Tehran: SAMT. **[In Persian]**
11. Hanieh, Adam (2019), New geographies of financial power: global Islamic finance and the Gulf, *Third world Quarterly*, Vol. 41, No. 3, PP. 525-546.
12. Karlin, Mara; Tamara Cafman Wittes (2019), America's Middle East Purgatory the Case for Doing Less, *Foreign Affairs*, Vol. 98, No. 1, January/February 2019.
13. Kenneth N. Waltz (2019), *Man, the State, and War: A Theoretical Analysis*, translated by: Rostami M. R., Sales publication. **[In Persian]**
14. Kugler, Jacek and Douglas Lemke (1996), *Parity and War: Evaluations and Extensions of the War Ledger*, Michigan: The University of Michigan Press.
15. Levitsky, S.; Ziblatt, D. (2018). *How democracies die*, translated by: Dellara S. & Varshochi A., PARSE publication. **[In Persian]**
16. Mearsheimer, J. J. (2019). *Great Delusion: liberal dreams and international realities*, Translated by: Barati M. and Rahimi Ashtiani D., Tehran: ABRAR MOASER Cultural Institute Publications. **[In Persian]**

17. Mearsheimer, J. J.; Alterman, G. (2009). The tragedy of great power politics. WW Norton & Company., translated by: Cheginizadeh, G.A, Tehran: The Office of Political and International Studies Publications. **[In Persian]**
18. Mearsheimer, John (2001), The Tragedy of Great Power Politics, New York: Norton Publication.
19. Minaei, Mehdi (2017), Geopolitics of Iran, Tehran: SARAYESH Publications. **[In Persian]**
20. Mosalanejhad, Abbas (2018), The Middle East Security and Donald Trump's grand Strategy, Geopolitics Quarterly, Vol. 13, No. 48.
21. Mosalanejhad, Abbas (2019), Us Comparative Policy toward Iran and the Middle East, Geopolitics Quarterly, Vol. 14, No. 52.
22. Organski Abramo and Jack Kugler (1980), The War Ledger, Chicago: University of Chicago Press.
23. Patrik, Stewart M. (2017), Trump and world order; the return of self-help, Foreign affairs, Vol. 96, No. 2, March / April.
24. Pompeo, Michael R (2018), Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy, Foreign Affairs, Vol. 97, No. 6, November and December.
25. Rahimi, H.; Hafeznia, M.; Ezzati, E.; Agnew, J. (2019). Determining the Status of Applied Recommendations in Geopolitical Theories of Classical Period. Geopolitics Quarterly, 15(55), 1-24. **[In Persian]**
26. Richmond, Oliver (2019), Interventionary order and its methodologies: the relationship between peace and intervention, Third world Quarterly, Vol. 41, No. 2, PP. 207-227.
27. Rosenau, James (1995), Security in a Turbulent World, Current History, Vol. 94, No. 592, May.
28. Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Andrew S Weiss (2017), Trump and Russia; The Right way to manage relations, Foreign affairs, Vol. 96, No. 2, March / April.
29. Schweller, Randall (1998), Deadly Imbalances, New York: Columbia University Press.
30. Sune, Engin (2019), Internationalization, global capitalism and the integrations of Iran, Third world Quarterly, Vol. 41, No. 2, PP. 359-377.
31. Tammen, Ronald (2000), Power Transitions: Strategies for the 21st Century, Chatham House: Seven Bridges Press.
32. Tannenwald, Nina (2018), The Vanishing Nuclear Taboo; How Disarmament Fell Apart, Foreign Affairs, Vol. 97, No. 6, November and December.
33. Walsh, Edmond (1944), Geopolitics and International Morals, New York: Macmillan.